

*The Ambassador in Iran (Murray) to the Secretary of State*

TEHRAN, June 26, 1945—9 a. m.  
[Received June 26—6:35 a. m.]

428. Dept's instruction of Feb 28, 1945.<sup>58</sup> In view of unavoidable delay in reporting sooner by written despatch on the delivery to the Shah on June 5 last of my letters of credence and the audience I had with him following the ceremonies of presentation, I believe the Dept may be interested in the following résumé of the more important observations the Shah had to make on that occasion.

The Shah spoke earnestly of the present relations between Iran and Great Britain and said he sensed a very distinct change of late in British policy toward his country. Whereas the British Minister had demanded of him at the time of the furtherest advance of the Germans into the Caucasus that he close the Majlis and retain in power the then reportedly pro-British Prime Minister Ghavan-Os Sal-taneh<sup>59</sup> and had declared he was speaking for the American as well as the British Govt, His Majesty was convinced from recent indications that the British now realized the vital importance to their empire and to their very existence of doing all in their power to preserve the sovereignty and territorial integrity of Iran. Such being the case, His Majesty expressed the earnest hope that we would work in close collaboration with the British to that end.

In reply to the Shah's appeal, I pointed out the part which the American Govt had played in bringing about the American-British-Soviet Declaration on Iran of Dec. 11 [7], 1943, and added that while I was, of course, grateful to him for his helpful suggestion and would naturally wish to work closely with the British for the purpose of which he had referred, I would be equally desirous of collaborating also with the Russians who are likewise parties to the Tehran Declaration.

I learned in later conversation with Hossein Ala, Minister of the Court, that he was at least partly instrumental in suggesting to the Shah the line he should take with regard to American-British collaboration. The suggestion is of considerable interest coming from Hossein Ala in view of his long-standing reputation of being anti-British. The suggestion is also of interest in the light of the past strong resentment of the Iranians at any indication of close Anglo-American collaboration in matters affecting Iran.

<sup>58</sup> Not printed.  
<sup>59</sup> See especially telegrams 362, November 7, 1942, 1 p. n. a., and 428, December 9, 1942, 11 p. n. a., from Tehran, *Foreign Relations*, 1942, vol. IV, pp. 180 and 211, respectively.

تاریخ معاصر بویژه در ده ساله اخیر بیش از هر زمینه دیگری مورد توجه بوده است. و این شاید از این رو باشد که هرگاه تاریخ ورق می خورد، آدمیان درگیر در آن تحول می خواهند که به خود بازنگرند و آنچه را که بر آنان رفته است بازشناسند. "تاریخ به روایت اسناد تاریخی" یکی از شیرین ترین و خواندنی ترین فصل های تاریخ معاصر است هر چند که اسناد تاریخ معاصر که معتبرترین مدرک و مآخذ پژوهش تاریخ است، کمتر منتشر شده و هنوز در پوشه های محرمانه در انتظار بصر می برند. آدینه با در نظر داشتن اشتیاق و نیاز خوانندگان خود به آگاهی از مراجع دست اول تاریخ معاصر بر آن است که از این پس هر از چند گاهی برخی از اسناد تاریخی که به حادثه های مهم و یا به بازیگران و تاریخ سازان برجسته اختصاص دارد را با شرح و تفسیری کوتاه درباره زمینه های تاریخی سند منتشر کند. سند این شماره گزارش سفیر آمریکا موری در سال ۱۳۲۶ درباره ملاقات وی با شاه و نقشه های او درباره مجلس و... است که از سوی آقای انور خامه ای ترجمه و نوشته شده است. با سپاس و تشکر از ایشان.

انور خامه ای

چگونه شاه و انگلیسیها می خواستند مجلس را منحل کنند؟

## برگهای افشانشده ای از تاریخ معاصر ایران

و آنکلو فیلهای مخالف و طرفدار حفظ آزادی موجود بودند صرف نظر از برنامه هایی که هر کدام برای آینده در سر داشتند. در مقابل این اقلیت متشنت اکثریتی صف کشیده بودند که از هواداران سیدضیاءالدین و وابستگان به

مجلس بود که از عناصر بسیار متفاوتی، از نمایندگان حزب توده گرفته تا طرفداران قوام السلطنه و حزب ایران و هواداران دکتر مصدق، تشکیل می شد. وجه مشترک نمایندگان اقلیت فقط این بود که همه با "سیدضیاءالدین"

در ۱۵ خرداد ۱۳۲۴ اکثریت نمایندگان مجلس چهاردهم به نخست وزیری "محسن صدرالاشراف" رای تمایل دادند و بلافاصله شاه فرمان نخست وزیری او را صادر کرد. این اقدام اکثریت به راستی توطئه ای علیه اقلیت

دربار تشکیل می‌شد. گرچه شاه و سیدضیاءالدین باهم دشمنی و از هم بیم داشتند، لیکن در شرایط ویژه آن روز باهم ائتلاف کرده بودند تا حکومت باثباتی را روی کار آورند و به هدفهای معینی که خواهیم گفت برسند.

نخست ببینیم چه شرایطی این ائتلاف را ضروری ساخته بود. روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۴ (۸ مه ۱۹۴۵) یعنی ۲۸ روز پیش از آن دولت آلمان هیتلری پس از شش سال جنگ خونین ازبای درآمده و تسلیم بلاشرط شده بود. از این مهمتر شوروی شهر برلن و نیمی از آلمان را تصرف کرده و نیروهایش شش کشور اروپا را اشغال کرده بودند. با آنکه کنفرانس یالتا حدودی برای پیشروی و اقدامات شوروی در اروپا معین کرده بود، انگلیس و آمریکا بیم داشتند که از آن حد فراتر رود، به ویژه با توجه به سوابق سیاست شوروی احتمال می‌دادند در ایران دست به سیاست توسعه طلبانه‌ای بزنند. از سوی دیگر همزمان با پیشرویهای شوروی، حزب توده به گونه روزافزونی گسترش یافته و از جهت سازمانی و تبلیغاتی به نیروی چشمگیری مبدل شده بود. ضمناً عمر مجلس چهاردهم نیز پیش از پایان سال تمام می‌شد و پیش از آن باید انتخابات مجلس پانزدهم انجام می‌گرفت. با وضع موجود پیش‌بینی می‌شد که اکثریت کرسیهای مجلس به دست حزب توده یا هواداران شوروی بیافتد. طبیعی است نه شاه، نه انگلیس، نه آمریکا نمی‌خواستند چنین وضعی پیش بیاید و برای جلوگیری از آن تشکیل حکومت باثبات و مودراطیبانی را لازم می‌شردند. این حکومت باید تمام نیروهای مخالف شوروی را متمرکز و مجهز می‌ساخت، حزب توده را محدود می‌کرد و جلوی فعالیت آزادانه آن را می‌گرفت، مضرانه از شوروی می‌خواست که هرچه زودتر مطابق قرارداد سه‌جانبه خاک ایران را تخلیه کند و انتخابات مجلس را تا آن زمان به عقب می‌افکند. این حداقل برنامه حکومت صدرالاشراف بود.

اما آنچه روی کارآوردگان این حکومت پیش‌بینی نکرده بودند روی داد. اقلیت متشدد در برابر ضربه ناگهانی این توطئه به خود آمدند، اختلافات خود را موقتاً کنار گذاشتند و یکپارچه در برابر اکثریت ایستادگی کردند. اکثریت می‌خواست هرچه زودتر به کابینه رای اعتماد بدهد و به آن رسمیت قانونی بخشد. اقلیت برای اینکه از این کار جلوگیری کند تصمیم گرفتند اوبستروکسیون کنند. طبق آئین‌نامه مجلس می‌بایست دوسوم نمایندگان حاضر در تهران در جلسه حضور داشته باشند تا مجلس برای معرفی دولت و بحث در برنامه آن رسمیت یابد. لیکن ۵۴

نفر نمایندگان اقلیت تصمیم گرفتند تا صدر نخست‌وزیر است در مجلس حاضر نشوند و به رغم تمام کوششهای دولت، دربار و سیاستهای بیگانه، ۴۵ روز تمام به اوبستروکسیون ادامه دادند. در نتیجه برنامه‌ای که باید به دست آن انجام می‌گرفت عملی نشد و یکسال بعد قوام السلطنه آن را از طریق دیگری عملی ساخت. اینها همه مقدمه بود برای ارائه سندی که در زیر خواهیم آورد و مربوط است به نقشه شاه برای بستن مجلس. ولی پیش از آن باید بگوییم که همزمان با این حوادث دولت آمریکا سفیر خود در ایران "موریس" را برداشت و "ولیس موری" مدیر امور خاور نزدیک و آفریقا در وزارت خارجه را که از دیپلماتهای باسابقه آمریکا بود و سالها پیش از آن در اوایل حکومت رضاشاه در ایران خدمت کرده بود به جای وی منصوب کرد. این تغییر سفیر نشانه‌ای از دگرگونی سیاست آمریکا در ایران بود که بر اثر شرایط پیش‌گفته و مرگ روزولت و ریاست جمهوری ترومن پیش آمده بود. ولیس موری در آغاز ورود خود به ایران درباره گفتگویی که با شاه کرده بود، گزارشی محرمانه‌ای به وزیر خارجه آمریکا داده است که متن کامل آن را در زیر می‌آوریم و سپس به تفسیر آن می‌پردازیم:

تلگرام ۲۶۴۵ - ۸۹۱۰۵۵/۶

(گزارش) سفیر آمریکا در ایران (موری) به وزیر خارجه

تهران ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ (۵ تیر ۱۳۲۴) ساعت ۹ پیش از ظهر (دریافت شد ۲۶ ژوئن ۶ و ۴۵ دقیقه بعد از ظهر) ۴۲۸ - (پیرو) دستور وزارتخانه مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۴۵، نظر به تاخیر اجتناب‌ناپذیری که در گزارش پیشین درباره تقدیم اعتبارنامه‌ها به شاه در ۵ ژوئن و مذاکراتی که با وی پس از تشریفات معرفی (روی داده) گمان می‌کنم وزارتخانه ممکن است به خلاصه زیر از مهمترین ملاحظات شاه در این فرصت، علاقه‌مند باشد. شاه به طور جدی درباره روابط کنونی میان ایران و بریتانیای کبیر صحبت کرد و گفت که به تازگی دگرگونی مشخصی را در سیاست انگلیس نسبت به کشورش احساس می‌کند. در حالی که در هنگام بیشترین پیشروی آلمانها به سوی قفقاز (وزیرمختار؟) انگلیس از او خواسته بود که مجلس را ببندد و قوام السلطنه نخست‌وزیر طرفدار انگلیس آن زمان را در قدرت نگاه دارد، و اعلام کرده بود که این تقاضا را به نام حکومت انگلیس و آمریکا هر دو می‌کند، نشانه‌های اخیر اعلیحضرت را متقین ساخته است اکنون انگلیسیها پی برده‌اند که برای امپراتوریشان و موجودیتشان اهمیت حیاتی دارد آنچه در

قدرتشان است برای نگاهداری حاکمیت و تمامیت ارضی ایران انجام دهند. بنابراین اعلیحضرت امیدواری جدی ابراز می‌داشت که ما نیز برای نیل به این هدف با انگلیسیها همکاری تنگاتنگ داشته باشیم.

در پاسخ به این تقاضای شاه نقشی را که حکومت آمریکا در تدوین اعلامیه آمریکا - انگلیس - شوروی درباره ایران مورخ (۱۱) دسامبر ۱۹۴۳ انجام داده بود نشان دادم و افزودم درحالی که از پیشنهاد مفید او البته سیاستگزارم و طبیعتاً آرزو دارم با انگلیسیها برای (نیل) به هدفی که ذکر کرده است، تنگاتنگ کار کنم، به همان اندازه میل دارم با روسها که آنان نیز همانند ما در اعلامیه تهران شرکت داشته‌اند، همکاری کنم.

در گفتگوی بعدی با حسین‌علاء، وزیر دربار دریافتم که او دست‌کم تاحدودی وسیله تلقین خط همکاری آمریکا و انگلیس به شاه بوده است. این تلقین از جانب حسین‌علاء که به ضد انگلیسی بودن شهرت دیرین دارد، شایان توجه است. همچنین این پیشنهاد باتوجه به بیزاری شدیدی که ایرانیان در گذشته نسبت به هر نشانه‌ای از همکاری نزدیک انگلیس و آمریکا در مسائل مربوط به ایران داشته‌اند، جالب است.

تنها اظهار مهم دیگر شاه در ضمن این ملاقات مربوط به حکومت دموکراتیک در ایران بود. او گفت که آزمایش خود او در برخورد با این مسئله او را به این اندیشه نومیدکننده رسانده است که مردم کشورش ۴۰ سال "وقت لازم دارند تا بیاموزند چگونه بر خودشان حکومت کنند. در این رابطه او به نکته‌ای که می‌پنداشت پالمستون یا گلاستون گفته است، استناد می‌کرد که "دموکراسی انگلیسی صادرگردنی نیست" و تردید داشت که سیستم پارلمانی انگلیس بتواند هیچگاه در اینجا با موفقیت کار کند.

چون احساس کردم که شاه می‌کوشد کلماتی را از دهان من بیرون کشد که مشوق او در اعمال فرمانروایی شخصی بدون محدودیت‌های پارلمانی در شرایطی باشد که به گمان او وضع احتمالاً مساعد برای چنین عملی است، لذا از فرصت استفاده کردم و نشان دادم که به عقیده من که سنجیده و حاصل سالیهای درازی سروکار داشتن با مسائل ایران است، مجلس ایران، نواقض هرچه باشد (و کدام پارلمانی بدون نواقص است)، در زمانهای جدید بیش از یکبار از منافع حیاتی کشور علیه تقاضاهای بیجای بیگانگان حفاظت کرده است. درحالی که خود دولت با دربار توانایی انجام آن را نداشته‌اند. شاه موافقت خود را با این نظر اعلام کرد و دوباره به امتناع خود از قبول

نشد. وی گرچه در سوئیس درس خوانده ولی در ۱۹۳۵ آن را ناتمام گذاشت و به فرمان پدرش به ایران بازگشت. با وجود این، به هر علتی باشد، او امروز از رشد فکری برخوردار است که با ۲۵ سال سن او جور نیست. او عمیقاً نگران فقر و بیماری مردم (کشور) ، سطح زندگی پایین آنها و شرایط بد کارشان است و به این واقعیت ارجح می‌نهد که اگر باید برای جلوگیری از اعتلا و جاذبه کمونیسم، به میهن پرستی ایرانیان از نو جان بخشید، باید گامهای جدی و فوری برای کاهش فقر در این کشور برداشت. او می‌گوید تازمانی که گرسنگی، بیماری و تنگدستی همچنان برجای است، درست نیست که روی همچون مصونیتی در برابر کمونیسم حساب کرد. او می‌افزود که جدا " امیدوار است ایالات متحده به او در راه حل مسائل دشواری که با آن روبه‌روست، هرگونه کمک ممکن را خواهد کرد.

موری

\*\*\*

نخست بگویم که نیازی به بررسی یاوه‌ها و تملق‌های سفیر آمریکا درباره " ذات و خصلت " شاه و سوابق پدرش نمی‌بینیم چون به اندازه کافی در این باره گفته و شنیده شده است که همه می‌دانند. ولی از این نامه دو واقعیت مربوط به تاریخ ایران آشکار می‌شود که شایسته بررسی و تفسیر است. یکی اینکه شاه در آغاز حکومت صدراشرف و به علی که گفتیم قصد داشته است مجلس را منحل کند و موافقت انگلیس را نیز به آن جلب کرده بوده و می‌خواست است موافقت آمریکا را هم به دست آورد. چون بدون موافقت آمریکا به علت مخالفت مسلم شوروی با این کار جرئت نمی‌کرده است آن را انجام دهد. گرچه این مطلب به صراحت در این نامه نیامده است ولی از مجموع آن قصد شاه به انحلال مجلس مسلم می‌شود. وی در آغاز به سفیر آمریکا گفته است که در زمان نخست‌وزیری قوام السلطنه ( کابینه اول او بعد از شهریور ۱۳۲۰ از ۲۲ مرداد ۱۳۲۱ تا ۲۷ بهمن ۲۱) انگلیسیها به من پیشنهاد کردند که مجلس را منحل کنم، ولی من نکردم. شاه دلیل امتناع خود را نیز تلویحاً " گفته است یعنی اینکه انگلیسیها می‌خواستند قوام السلطنه قدرت مطلق را به دست آورد و او این کار را مخالف منافع خود و احتمالاً " خطری برای سلطنت خویش می‌شمرده است. شاه سپس افزوده است که اکنون سیاست انگلیسیها عوض شده است یعنی آنها حاضرند من قدرت مطلقه داشته باشم که لازمه ضمنی آن انحلال مجلس است. و بعد از سفیر آمریکا خواسته است که او نیز در اجرای این سیاست با انگلیسیها همکاری کند.

اگر منظور شاه غیر از این بود یعنی همان گونه که ظاهراً " گفته است از سفیر آمریکا می‌خواست در " نگاهداری حاکمیت و تمامیت ارضی ایران " همکاری کند، چیزی که با توجه به انتقال ایران و دخالت‌های دائمی انگلیسیها و امریکاییها در امور ایران، حرف بوجی به نظر می‌رسد و مسلماً " منظور از آن اشاره به خطر روسها و حزب توده است، در این صورت لازم نبود به تقاضای انگلیسیها برای بستن مجلس و قدرت گرفتن قوام السلطنه اشاره کند. دلیل دیگر بر اینکه تقاضای شاه مربوط به انحلال مجلس بوده است مطالب آخر گفتار اوست درباره " اینکه مردم ایران آمادگی برای حکومت دموکراسی و پارلمانی ندارند و برداشت سفیر آمریکا از سخنان او دایر بر تمایل شاه به " فرمانروایی شخصی بدون محدودیتهای پارلمانی " است. بنابراین شکی نیست که شاه با پشتیبانی انگلیس می‌خواست است مجلس را منحل کند تا هم خود را از شر اقلیت مجلس برهاند و هم از دست دشمنان باطنی و موتلفان ظاهری خطرناکی مانند سیدضیاءالدین خلاص شود. ولی مخالفت صریح سفیر آمریکا نمی‌گذارد این نقشه عملی شود.

نکته دیگری که در این نامه افشا شده است پیشنهاد دولت انگلیس به شاه برای بستن مجلس سیزدهم است. گرچه هیچ مدرک دیگری برای صحت این مطلب جز گفتار شاه وجود ندارد، ولی چون شاه چندبار در کتابها و گفتارهای خود به آن اشاره کرده است و هیچوقت هم دولت انگلیس آن را تکذیب نکرده است، می‌توان اطمینان بیشتری به صحت آن داشت. افزون بر این شرایط آن زمان (اواسط ۱۳۲۱) می‌تواند موبد چنین پیشنهادی از جانب انگلیسیها باشد. چون در آن زمان فعالیت خرابکارانه آلمانیها در ایران اوج گرفته بود و در مجلس نیز عده قابل ملاحظه‌ای از طرفداران آلمانیها نفوذ کرده بودند. این وضع مصادف با حداکثر پیشروی آلمانیها به سوی قفقاز بود که به راستی معادن نفت باکو و حتی ایران را به خطر انداخته بود. در چنین شرایطی کاملاً " طبیعی است که انگلیسیها و به احتمال قوی روسها نیز، خواستار انحلال مجلس بوده باشند.

در پایان این مقاله بد نیست اشاره کنیم که شاه طبق اظهار خودش و تأیید دکتر مصدق یکبار دیگر نیز قصد داشته است که مجلس را منحل کند و آن در نیمه دوم سال ۱۳۲۲ پس از پایان انتخابات مجلس چهاردهم بوده است. خوانندگان برای اطلاع بیشتر از این موضوع می‌توانند به کتاب " خاطرات و تاملات " دکتر مصدق " صفحات ۳۵۷ تا ۳۵۹ مراجعه کنند.

تقاضای پیشین انگلستان درباره بستن مجلس استناد کرد. با وجود این تذکری را به آن افزود که به گفته او در همان زمان به وزیر انگلیس داده بود، یعنی اینکه اگر زمانی مجلس بسته شود به علت آن خواهد بود که ایرانیان خواهان آن بوده‌اند نه به خاطر تقاضای بیگانگان.

در پایان کلمه‌های هم درباره شخصیت شاه جوان بگویم: من در دوره پیشین انجام وظیفهام در اینجا معمولاً با پدر او، رضاخان، سروکار داشتم، که در آن هنگام مرد سرنوشت ساز ایران بود ولی هنوز قدرت مطلق را به دست نیاورده بود. او اصلاحات بزرگی، منجمله بی‌حجاب ساختن زنان را در ایران پدید آورد که با ملاحظه این واقعیت که تقریباً " بی‌سواد بود، شایان توجه است. با وجود این گرچه خودش از خانواده پستی بود، توجه کمی به بهبود شرایط زندگی و بهداشت مردم بدبخت داشت. وی که در آخرین سالهای ( سلطنتش) خود گامهای خشن، خسیس و مرموز بود، هنگامی که با اشغال کشور در ۱۹۴۱ از جانب نیروهای انگلیس و روس از فرمانروایی فروافتاد، و سپس در تبعید درگذشت، هیچکس را بر او دل نسوخت.

با یک چنین میراثی از جانب پدر، نمی‌توان از ذات و خصلت پسری که در روزهای اشغال بیگانگان جانشین وی گردید، شگفت زده